



«جغرافیای دروغ‌ها: سمیر امین و مرگ اروپامحوری»



**مانتلی ریویو - منتشر شده در ابتدا: Weaponized**  
توسط پرنیس کاپون

**ترجمه مجله جنوب جهانی**

امپراتوری با نقشه‌ها می‌اندیشد، نه اسطوره‌ها

اروپامحوری یک سوگیری نیست؛ یک نظام‌عامل (Operating System) است. یک منطق سیاره‌ای از جنگ، ثروت و برتری‌طلبی سفیدپوستان که در زبان مدرنیته کدگذاری شده است. سمیر امین به آن مانند یک سوءتفاهم فرهنگی یا خودشیفتگی اروپایی-آمریکایی که از بررسی امتیازات خود غفلت کرده، نگاه نمی‌کند. او به آن مانند یک انقلابی می‌نگرد که معماری ارباب را می‌آزماید—و ردپای آن را دنبال می‌کند که چگونه غرب جهان‌بینی خود را برای توجیه یک ساختار جهانی از سرقت بنا نهاد. زیرا اروپامحوری همین است: پوشش ایدئولوژیک برای فتح امپریالیستی. این همان نقشه‌ای است که امپراتوری ترسیم می‌کند تا خود را متقاعد سازد که جهانی را که به غارت برده، «کشف» کرده است.

امین از همان ابتدا دشمن خود را نام می‌برد. نه اروپا به‌عنوان یک قاره یا اروپایی‌ها به‌عنوان افراد—بلکه نظام فکری‌ای که اروپا را به سوژه تاریخ جهان بدل کرد و بقیه بشریت را تنها به‌عنوان «پس‌زمینه» ای کم‌اهمیت به تصویر کشید. این اروپامحوری صرفاً آکادمیک نیست؛ فعال است. به ما می‌گوید چه کسی عقل را اختراع کرده. چه کسی دموکراسی را کشف کرده. چه کسی فرهنگ دارد و چه کسی صرفاً «سنت» دارد. چه کسی شایسته حاکمیت است و چه کسی باید با حمله پهبادی «تأدیب» شود. هر بار که یک روزنامه‌نگار

غربی فقر آفریقا را با ذکر «قبیله‌گرایی» به جای «تعدیل ساختاری» توضیح می‌دهد، یا یک مورخ سال ۱۴۹۲ را «آغاز زمان» تلقی می‌کند، یا یک مارکسیست غربی به «جنوب جهانی» درباره «مراحل تاریخی» موعظه می‌دهد—آنها در حال انجام وظیفه اروپامحوری هستند. گاهی با ژاکت‌های پشمی و گاهی با جلیقه‌های ضدگلوله. مداخله اصلی امین، نابود کردن این توهم است که نابرابری جهان ریشه در عقب‌ماندگی فرهنگی دارد. او این دروغ را «فرهنگ‌گرایی» (culturalism) می‌نامد—این ایده که غرب به این دلیل رشد کرد که عقلانی، خلاق و مترقی بود و دیگران به این دلیل عقب ماندند که راکد، عرفانی و غیرعقلانی بودند. آشنا به نظر می‌رسد؟ باید هم آشنا باشد. این ستون فقرات هر گزارش رسمی صندوق بین‌المللی پول، هر حماسه تاریخی هالیوودی و هر کمپین جمع‌آوری کمک مالی سازمان‌های غیردولتی لیبرال است. فرهنگ‌گرایی روشی است که سرمایه‌داری تاریخ خونین خود را دور می‌زند. فتح را با رقابت، و غارت را با پیشرفت جایگزین می‌کند. و امین نشان می‌دهد که چپ غربی اغلب این اسطوره‌ها را تکرار کرده—با پوششی از دیالکتیک، اما هرگز از شر نقشه خلاص نشده است.

اروپامحوری تنها مجموعه‌ای از ایده‌ها نیست؛ یک زیرساخت است. دانشگاه، موزه، نهادهای توسعه‌ای، اتاق خبر و بله—حتی حلقه‌های مطالعاتی مارکسیستی را شکل داده است. به ما آموزش داده است که اروپا را مرکز همه چیز ببینیم: اولین در منطق، در انقلاب، در صنعتی شدن، در نظریه‌پردازی. امین به کنایه اشاره می‌کند که بخش زیادی از ثروت و قدرتی که

این خودانگاره را ممکن ساخت، نه از نبوغ اروپا، بلکه از نسل‌کشی‌های آن حاصل شد. بدون طلای قاره آمریکا، اجساد آفریقایی‌ها، و ادویه‌ها و تریاک آسیا، چیزی به نام «عصر روشنگری» وجود نداشت. چیزی به نام «اروپا» وجود نداشت. تنها «امپراتوری» وجود داشت.

از نظر امین، مبارزه علیه اروپامحوری یک پروژه «احیای فرهنگی» نیست؛ یک جنگ سیاسی است. زیرا نقشه‌ای که توسط ایدئولوژی اروپامحور ترسیم شده، همچنان توسط ارتش‌ها، تحریم‌ها، رژیم‌های تجاری و نیکوکاران میلیاردی اعمال می‌شود. و فاجعه این است که حتی کسانی که مدعی مبارزه با امپراتوری هستند—از جمله بسیاری از مارکسیست‌ها—هنوز این نقشه را واقعیت می‌دانند. آنها طبقه را بدون استعمار تحلیل می‌کنند. سرمایه‌داری را بدون فتح نظریه‌پردازی می‌کنند. از طبقات کارگر چنان سخن می‌گویند که گویی تاریخ در منچستر آغاز شده، نه در مزارع نیشکر باربادوس یا کشتزارهای پنبه می‌سی‌سی‌پی.

به همین دلیل است که امین اهمیت دارد. زیرا او تنها از اروپامحوری انتقاد نمی‌کند—آن را قطعه‌قطعه می‌کند. او به ما یک روش، یک تیغ جراحی و یک جهان‌بینی می‌دهد که نه در کافه‌های پاریس یا سمینارهای برلین، بلکه در سنگرهای انقلابی جهان سوم متولد شده است. مارکسیسم او اروپا را مرکز قرار نمی‌دهد. پیرامون را مرکز قرار می‌دهد. استعمارشدگان را. مفرطاً استثمارشدگان را. او نمی‌نویسد تا ذهن غربی را اصلاح کند، بلکه می‌نویسد تا جنوب جهانی را مسلح سازد.

رفیق، نکته ساده است: شما نمی‌توانید خانه ارباب را با استفاده از اطلس ارباب برچینید. شما باید نقشه را بسوزانید، به مردمی که هرگز بر روی آن ترسیم نشدند گوش دهید، و شروع به نقشه‌برداری جهان از ویرانه‌های امپراتوری کنید. سمیر امین اولین خطوط را ترسیم کرد. بقیه کار بر عهده ماست.

### اختراع مدرنیته، سرقت جهان

داستانی وجود دارد که غرب عاشق تعریف آن برای خود است. این داستان چنین پیش می‌رود: روزی، جایی بین رنسانس و عصر روشنگری، اروپا بیدار شد. خاک خرافات را از خود تکاند، مشعل «عقل» را برافروخت و با اعتماد به نفس وارد مدرنیته شد. همه چیز، از سرمایه‌داری گرفته تا دموکراسی، از صنعت تا علم، از این بیداری درونی متولد شد. بقیه جهان؟ در خواب. در رؤیا. منتظر بودند که توسط ذهن اروپایی کشف، متمدن و وارد تاریخ شوند. این همان اسطوره مدرنیته اروپایی است، و سمیر امین آن را بدون هیچ رحم و عذرخواهی به محاکمه می‌کشاند.

امین خط سیر روایت را برمی‌گرداند. مدرنیته از یک خاک اروپایی منحصرأ عقلانی فوران نکرد—بلکه با سرقت جهانی بارور شد. به اصطلاح «عصر روشنگری» تنها روشنگری نکرد—بلکه مصادره کرد. ظهور سرمایه‌داری در اروپا یک تکامل درونی نبود؛ یک انباشت امپریالیستی بود. ثروتی که صنعت غرب را تأمین مالی کرد، از کشتی‌های برده‌داری و مزارع استعماری به دست آمد.

نظریه ارزش کار صرفاً انتزاعی نبود—بلکه با شکر، پنبه و خون نوشته شده بود. هنگامی که غرب مدرنیته را اختراع کرد، این کار را با قطعه‌قطعه کردن جهان انجام داد. امین آن را همان‌طور که بود می‌نامد: یکپارچه‌سازی خشونت‌آمیز در یک نظم جهانی سرمایه‌داری، که از کلان‌شهر (metropole) برنامه‌ریزی و در پیرامون (periphery) اجرا شد.

اینجا جایی است که امین سخت‌ترین ضربه را به ایدئولوژی بورژوازی و گونه‌های مارکسیستی آن وارد می‌کند. لیبرالیسم به ما می‌گوید سرمایه‌داری پیروز شد زیرا کارآمد، عقلانی و اخلاقاً برتر بود. برخی از مارکسیست‌های غربی این سخن را تکرار می‌کنند، «برتری اخلاقی» را با «ضرورت تاریخی» جایگزین می‌کنند، اما همچنان توسعه را به گونه‌ای دنبال می‌کنند که گویی اروپا کانون حرکت جهان بوده است. امین این تکبر را در هم می‌شکند. او نشان می‌دهد که سرمایه‌داری نه از طریق منطق بازار به تنهایی، بلکه از طریق جنگ، غارت و فروپاشی ساختاری سایر تمدن‌ها ظهور کرد. اروپا رشد نکرد—مسیر توسعه جهانی را ربود و خود را راننده آن اعلام کرد.

و اینجا جایی است که کیفرخواست علیه مارکسیسم غربی وارد می‌شود. بسیاری از سوسیالیست‌های غربی همچنان از سرمایه‌داری چنان سخن می‌گویند که گویی در خلأ تکامل یافته است. آنها تجارت برده‌داری در اقیانوس اطلس، استعمار آسیا و غارت قاره آمریکا را به عنوان حاشیه‌های تاریخی می‌بینند—بله، غم‌انگیز، اما برای منطق اصلی توسعه سرمایه‌داری ضروری

نیستند. امین ما را وادار می‌کند تا با این بزدلی روبرو شویم. هیچ سرمایه‌داری بدون استعمار وجود ندارد. هیچ پرولتاریایی بدون مزارع کشاورزی وجود ندارد. هیچ ارزش اضافی بدون جهان‌های به سرقت رفته وجود ندارد.

اسطوره اروپایی که از طریق روشنگری و تحقیقات علمی به صورت عقلانی با فئودالیسم گسست، چیزی جز یک روایت پاک‌سازی‌شده برای شستن خون از دیوارهای امپراتوری نیست. امین اصرار دارد که ما توسعه را با میزان تقلید یک جامعه از اروپا اندازه‌گیری نکنیم. در عوض، باید پرسیم: توسعه برای چه کسی؟ از چه طریقی؟ با چه هزینه‌ای؟ آنچه در لندن پیشرفت به نظر می‌رسد، اغلب در کنگو نسل‌کشی به نظر می‌رسد. راه‌آهن‌های امپراتوری آزادی را حمل نمی‌کردند—آنها سربازان، زنجیرها و سهمیه‌های لاستیک را حمل می‌کردند. امین مدرنیته را رد نمی‌کند—آن را از دستان بورژوازی بیرون می‌کشد. او اصرار دارد که مدرنیته هدیه‌ای از جانب اروپا نیست، بلکه یک میدان جنگ است که توسط تناقضات شکل گرفته است. اگر آینده‌ای شایسته مبارزه وجود دارد، با دنبال کردن ردپای امپراتوری یافت نخواهد شد. بلکه توسط مردمی ساخته خواهد شد که زیر آن چکمه‌ها لگدمال شدند—کسانی که هرگز نتوانستند مدرنیته‌های خود را بنویسند زیرا بیش از حد مشغول نجات از مدرنیته اروپا بودند.

این بخش از کتاب سیلی بر صورت هر نظریه‌ای است که اروپا را فانوس پیشرفت و بقیه جهان را تاریکی می‌بیند. این یک فراخوان برای انقلابیونی است که آماده‌اند از التماس برای ورود به مدرنیته دست بکشند و شروع به

تعریف آن بر اساس شرایط خودشان کنند. عصر روشنگری میراث ما نیست؛ غنیمت ماست. و امین به ما نشان داده که چگونه آن را بازپس بگیریم.

## تمدن‌های پاک‌شده و خاموش کردن تاریخ

پیش از آنکه اروپا ادعا کند تاریخ را اختراع کرده است، جهان خود در حال نوشتن آن بود. تمدن‌ها از تیمبوکتو تا تنوچتیتلان، از بغداد تا پکن شکوفا شدند، نظام‌های دانشی را شکل دادند، جوامع وسیعی را اداره کردند و بدون سرمایه‌داری ثروت تولید کردند. اما هنگامی که اروپا تهاجم استعماری خود را آغاز کرد، تنها زمین و کار را فتح نکرد—بلکه گذشته را بازنویسی کرد. سمیر امین این را همان‌طور که هست می‌خواند: نابودی نظام‌مند حافظه تاریخی، یک پاک‌سازی تاریخ‌نگارانه. غرب تنها آینده را نذرید. بلکه گذشته را دفن کرد. در جهان‌بینی اروپامحور، تمدن‌های غیرغربی یا نامرئی هستند یا در زمان منجمد شده‌اند. آفریقا «بدون تاریخ» به تصویر کشیده می‌شود. آسیا «راکد». و قاره آمریکا «وحشی». امین عملکرد این منطق را تشریح می‌کند: این منطق به غرب اجازه می‌دهد تا سلطه خود را به عنوان «نجات» قالب‌بندی کند. اگر دیگران تاریخی ندارند، پس فتح سرقت نیست—نوع‌دوستی است. اگر دیگران توسعه‌ای ندارند، پس استعمار خشونت نیست—کمک است. این همان ترفند ایدئولوژیکی است که نسل‌کشی را به حکومت‌داری و جنگ را به رفاه تبدیل می‌کند.

ضدحمله امین مبتنی بر تحلیل مادی‌گرایانه از شیوه تولید خراجی است. او اجازه نمی‌دهد که غرب تاریخ را به‌عنوان یک حرکت خطی به سوی سرمایه‌داری تعریف کند. در عوض، بر کثرت منطق‌های تاریخی اصرار می‌ورزد. امپراتوری‌ها، دولت‌شهرها، شبکه‌های تجاری و جوامع کشاورزی در سراسر جهان غیرغربی مدت‌ها پیش از آنکه اروپا از رحم فئودالی بیرون بیاید، اشکال پیچیده‌ای از سازمان اجتماعی و استخراج مازاد را توسعه دادند. اینها نسخه‌های توسعه‌نیافته سرمایه‌داری نبودند؛ مسیرهای کاملاً جایگزین بودند. و دقیقاً به همین دلیل باید نابود می‌شدند.

سنت مارکسیستی غربی، با تمام ادعاهایش به رادیکالیسم، اغلب در همین تله می‌افتد. با تلقی غرب به عنوان لوکوموتیو تاریخ و جهان غیرغربی به عنوان واگن عقب آن، همان سلسله‌مراتبی را که مدعی رد آن است، تکرار می‌کند. بسیاری از مارکسیست‌ها هنوز از جوامع «عقب‌مانده» ای صحبت می‌کنند که باید «به‌خود برسند»، یا «بقایای فئودالی» ای که باید برای ظهور سوسیالیسم پاک شوند. این غایت‌شناسی به‌طرز مشکوکی بوی «سرنوشت محتوم» می‌دهد، البته با پرچم قرمز. امین این را در هم می‌شکند. او نشان می‌دهد که این به اصطلاح «بقایا» اغلب نه توسط تاریخ، بلکه توسط توپخانه اروپایی درهم کوبیده شدند.

کار امین اصرار دارد که ما ایده امکان وجود جهان‌های دیگر را جدی بگیریم – جهان‌هایی که در واقع در حال تحقق بودند، پیش از آنکه سرمایه‌داری آنها را ساقط کند. امپراتوری مالی در زمانی که اروپا هنوز جادوگران را می‌سوزاند، دانشگاه داشت. اینکاها از نظام‌های حسابداری

رابطه‌ای استفاده می‌کردند که با زیرساخت‌های لجستیکی معاصر رقابت می‌کرد. جهان اسلام دانش کلاسیک را حفظ و گسترش داد، در حالی که اروپا آن را در جهل روحانیون غرق کرد. اما تاریخ‌نگاری غربی همه اینها را به «پس‌زمینه» ای کم‌اهمیت تبدیل کرد. و مارکسیسم غربی، مست از مقولات هژمونی اروپایی، اغلب به نوشتن موسیقی متن این روایت کمک کرد. این محو کردن غیرفعال نبود. این بال ایدئولوژیک فعال فتح نظامی بود. و پیامدهای آن هنوز با ماست. هنگامی که تکنوکرات‌های بانک جهانی «مدرن‌سازی» را تجویز می‌کنند، بر قبر تاریخ ایستاده‌اند. هنگامی که اقتصاددانان توسعه، «ارزش‌های سنتی» را به عنوان موانع رشد ذکر می‌کنند، فیلم‌نامه استعماری را نقل می‌کنند. و هنگامی که مارکسیست‌های غربی از جنبش‌های انقلابی می‌خواهند که مدل «جهان‌شمول» مبارزه طبقاتی قرن نوزدهم اروپا را دنبال کنند، به استعمارشدگان می‌گویند که از اربابان سابق خود تقلید کنند.

مداخله امین روشن است: ما باید تکثر تاریخی را بازپس بگیریم. نه به عنوان جشن تفاوت‌های فرهنگی برای خود آن، بلکه به عنوان یک ضرورت راهبردی در جنگ علیه سرمایه‌داری جهانی. زیرا هنگامی که تاریخ مسطح می‌شود، مبارزه خلع سلاح می‌شود. اما هنگامی که تاریخ از ویرانه‌ها دوباره سرهم‌بندی می‌شود—هنگامی که پاک‌شدگان دوباره به عنوان عاملان، سازندگان، و شورشیان ثبت می‌شوند—آنگاه تاریخ دوباره به یک میدان نبرد تبدیل می‌شود. و غرب انحصار خود بر آینده را از دست می‌دهد.

## کد فرهنگی سرمایه‌داری و تلقین به غرب

سرمایه‌داری تنها یک نظام اقتصادی نیست—یک پروژه تمدنی است. سمیر امین این را به‌طور بی‌رحمانه‌ای روشن می‌سازد. ظهور مدرنیته سرمایه‌داری تنها بازارها را دگرگون نکرد، بلکه فرهنگ را دوباره سیم‌کشی کرد. یک جهان‌بینی را ساخت که در آن حرص‌ورزی عقلانی، فردگرایی مقدس، و اروپا سرنوشت است. این یک اثر جانبی نبود؛ یک استراتژی بود. برای سلطه بر جهان، سرمایه تنها به اسلحه و کشتی نیاز نداشت—به داستان‌ها، نمادها، عادت‌ها و اخلاقیات نیاز داشت. به یک فرهنگ فتح که در لباس عقل سلیم پوشیده شده باشد.

امین داربست ایدئولوژیکی را که سرمایه‌داری برای خود ساخته هدف قرار می‌دهد: کیش فرد، اسطوره پیشرفت، تجلیل از عقلانیت. او نشان می‌دهد که اینها حقایق ابدی‌ای نبودند که منتظر کشف باشند—آنها اختراعات بورژوازی بودند، که در کوره‌های طبقه سرمایه‌دار در حال رشد اروپا جعل شدند. به اصطلاح «زوال مابعدالطبیعه» یک رهایی از جزم‌گرایی نبود—جایگزینی مطلق‌گرایی مذهبی با دگم‌های سکولار سود، بهره‌وری و مالکیت بود. کشیش پیر با اقتصاددان جایگزین شد. محراب با بانک. این انقلاب فرهنگی خنثی نبود. یک انسان‌شناسی خاص را با خود حمل می‌کرد: انسان به عنوان هومو اکونومیکوس (homo economicus)، جامعه به عنوان یک بازار، آزادی به عنوان حق انتخاب مصرف‌کننده. و پشت همه اینها اروپا ایستاده بود—سوژه خودخوانده تمدن، که خود را حامل طبیعی

ارزش‌های مدرن معرفی می‌کرد. پروتستانتیسم، عقل‌گرایی سکولار و لیبرالیسم به عنوان استانداردهای جهان‌شمول توسعه انسانی ارتقا یافتند. بقیه؟ همچنان در سنت، احساسات و عرفان گیر کرده‌اند. همچنان منتظرند تا به سوی نور آورده شوند.

امین نشان می‌دهد که مارکسیسم غربی اغلب از همین چاه مسموم نوشید. حتی در حالی که از نظر اقتصادی به سرمایه‌داری حمله می‌کرد، اغلب جهان‌بینی فرهنگی آن را درونی کرد. فکر کنید چند مارکسیست در برابر محراب تاریخ اروپا سجده می‌کنند—۱۸۴۸، ۱۸۷۱، ۱۹۱۷ را به عنوان تنها انقلاب‌های مهم ذکر می‌کنند، در حالی که انقلاب هائیتی، شورش تایپینگ، زاپاتیست‌ها، یا کنفرانس باندونگ را حاشیه‌هایی بی‌اهمیت می‌دانند. فکر کنید چند نفر هنوز دموکراسی لیبرال را یک مرحله طبیعی می‌بینند، یا سوسیالیسم را به عنوان یک ارتقاء فنی برای مدرنیته غربی، نه یک گسست از هسته آن.

نکته این نیست که مارکسیسم ذاتاً اروپامحور است. نکته این است که در دستان روشنفکران اروپایی که از گسست با محیط امپریالیستی خود امتناع کردند، مارکسیسم اغلب بی‌اثر شد و تنها در اسم استعمارزدایی شد. امین مارکس را رد نمی‌کند—او را تطهیر می‌کند. او ماتریالیسم تاریخی را به ریشه‌های ضد امپریالیستی آن بازمی‌گرداند. او به ما یادآوری می‌کند که فرهنگ یک پس‌زمینه برای مبارزه طبقاتی نیست—عرصه آن است. کلاس درس، کلیسا، روزنامه، خانواده، موزه—همه به میدان‌های جنگی برای شکل‌دهی به سوژه سرمایه‌داری تبدیل شدند.

و آن سوژه اروپایی بود، حتی زمانی که توسط فردی در لاگوس یا لاهور تجسم می‌یافت. سرمایه‌داری تنها جهان را غارت نکرد— بلکه سعی در بازآفرینی آن به تصویر خود داشت. زبان‌های بومی، آداب و رسوم و کیهان‌شناسی‌ها نه تنها توسط مبلغان مذهبی، بلکه توسط اقتصاددانان، انسان‌شناسان، و «کارشناسان توسعه» درهم شکسته شدند. جنوب جهانی تنها استعمار نشد— دوباره برنامه‌ریزی شد. امپریالیسم فرهنگی نرم‌افزاری بود که به سرمایه اجازه داد روی سخت‌افزارهای خارجی اجرا شود.

فراخوان امین، بازگشت به سنت‌گرایی نیست. بلکه یک قیام فرهنگی ریشه در ضدیت با امپریالیسم دارد. او ما را به چالش می‌کشد تا آگاهی انقلابی را بسازیم که از جهانی کردن تجربه بورژوازی اروپایی سر باز زند. زیرا تا زمانی که سرمایه‌داری، متن آنچه مدرن بودن معنا می‌دهد را می‌نویسد، استعمارشدگان همیشه نقش‌های فرعی را ایفا خواهند کرد. برای سرنگونی این نظام، باید فرهنگ آن را نیز سرنگون کنیم. و این به معنای پرتاب کردن اروپامحوری از انقلاب است، همراه با عذرخواهان مارکسیست آن.

از وبر تا هانتینگتون: فرهنگ‌گرایی دوباره بارگذاری می‌شود

هنگامی که امپریالیسم وحشی از مُد افتاد، امپراتوری هوشمندتر شد. قایق‌های توپ‌دار را با اندیشکده‌ها، مبلغان مذهبی را با کمپین‌های رسانه‌ای، و فرمانداران استعماری را با همکاران هاروارد معاوضه کرد. اما کارکرد آن

همان باقی ماند: توضیح نابرابری جهانی به گونه‌ای که استعمار را محو کرده و قربانیان را مقصر جلوه دهد. اینجاست که فرهنگ‌گرایی دوباره به کانون توجه بازگشت، با برندی جدید برای جامعه متمدن. سمیر امین تنها این تردستی را نقد نمی‌کند—تمام تبار آن را افشا می‌کند. از ماکس وبر تا ساموئل هانتینگتون، از اقتصاددانان توسعه تا گروه‌های جامعه مدنی، امین نشان می‌دهد که چگونه غرب یک زرادخانه فکری برای طبیعی جلوه دادن برتری جهانی خود بنا نهاد. و از مارکسیست‌هایی نام می‌برد که چشم‌پسته از کنار آن گذشتند.

بیاپید از وبر شروع کنیم، محبوب جامعه‌شناسان لیبرال و عنصری ثابت در پاورقی‌های مارکسیسم غربی. استدلال اصلی او؟ اینکه سرمایه‌داری در غرب به دلیل ارزش‌های پروتستانی پدیدار شد—نظم، صرفه‌جویی، و به تعویق انداختن ارضای نیازها. به عبارت دیگر، اروپا تنها سرمایه‌داری را اختراع نکرد—بلکه آن را به دست آورد. این اسطوره، که در ردهای دانشگاهی پوشانده شده، جنگ ایدئولوژیکی محض است. ظهور خشونت‌آمیز سرمایه‌داری را به یک داستان اخلاقی تبدیل می‌کند. کشتی‌های برده‌داری را به استعاره‌هایی از خودداری تغییر می‌دهد. و استعمارشدگان را نه به عنوان غارت‌شدگان، بلکه به عنوان تنبلی، غیرعقلانی و آماده‌نشده قاب‌بندی می‌کند.

امین این را در هم می‌شکند. او نشان می‌دهد که تز وبر تنها از نظر تاریخی غلط نیست—بلکه از نظر راهبردی برای امپراتوری مفید است. با قرار دادن ریشه‌های سرمایه‌داری در فرهنگ، وبر تقصیر نابرابری جهانی را به گردن

جنوب جهانی می‌اندازد. داستان این است که «اگر آنها فقط ارزش‌های درستی داشتند، آنها نیز توسعه می‌یافتند.» و هنگامی که مارکسیست‌های غربی بدون نقد این چارچوب‌ها را می‌پذیرند-یا بدتر از آن، نظریه‌های کاملی را بر اساس آنها می‌سازند-به همدستان ایدئولوژیکی تبدیل می‌شوند. آنها ماتریالیسم تاریخی را با قصه‌های اخلاقی تاریخی معاوضه می‌کنند. حال، هانتینگتون وارد می‌شود. «برخورد تمدن‌های» او یک گسست از نظریه لیبرال نبود-نقطه پایان آن بود. جایی که وبر از جامعه‌شناسی استفاده کرد، هانتینگتون از ژئوپلیتیک بهره برد. پیام او؟ غرب عقلانی، سکولار، دموکراتیک است. بقیه جهان قبیله‌ای، استبدادی و خطرناک است. و بنابراین، جنگ دائمی اجتناب‌ناپذیر است. امین نشان می‌دهد که این منطق تنها در مجلات دانشگاهی باقی نماند. به سیاست جهش کرد. بمباران عراق، تحریم ایران، حمله به افغانستان و محاصره چین را توجیه کرد. فرهنگ‌گرایی، در دستان هانتینگتون، به دکترین جنگی تبدیل شد. و مارکسیسم غربی، با امتناع از بررسی اروپامحوری خود، خود را بدون روایت جایگزین یافت-تنها سکوت یا دفاع ناشیانه از «شر کمتر» باقی ماند.

آنچه در مورد نقد امین ویرانگر است، این است که بسیاری از «چپ‌گراها» نمی‌توانند استمرار بین وبر و هانتینگتون را ببینند. یکی کت وشلوار می‌پوشد، دیگری یونیفرم. یکی از کتاب مقدس نقل می‌کند، دیگری از «ارزش‌های غربی». اما هر دو یک حکم را اعلام می‌کنند: غرب شایسته حکومت است. هر کس دیگری باید خود را به آن برساند-یا تأدیب شود. فرهنگ‌گرایی یک

چارچوب خنثی نیست. یک سلاح طبقاتی است که در میدان ایدئولوژی به کار گرفته می‌شود. و هر بار که یک مارکسیست آن را تکرار می‌کند، به بارگذاری خشاب کمک می‌کند.

سازمان‌های غیردولتی در مورد «ظرفیت‌سازی» صحبت می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول در مورد «کسری‌های حکمرانی» هشدار می‌دهد. بانک جهانی کتاب‌های درسی را تأمین مالی می‌کند که تاریخ استعمار را محو می‌کنند. این غیرسیاسی نیست. این ادامه امپراتوری با ابزارهای آموزشی است. فرهنگ‌گرایی به امپراتوری اجازه می‌دهد و انمود کند در حال کمک است، در حالی که در حال خفه کردن است. به چپ اجازه می‌دهد و انمود کند در حال آموزش است، در حالی که سلسله‌مراتب را بازتولید می‌کند. امین نقاب را از روی همه اینها برمی‌دارد. او خواستار یک گسست است—نه یک بازنگری. نه یک چارچوب فرهنگی‌گرایانه بهتر. یک امتناع کامل.

زیرا اگر قرار است مارکسیسم در قرن بیست و یکم انقلابی باشد، باید اجداد اروپامحور خود را دفن کند. باید از نقل قول از وبر دست بکشد و شروع به نقل قول از کارگران و دهقانان پیرامون کند. باید از تشخیص بیماری برای جنوب جهانی دست بکشد و شروع به گوش دادن به آن کند. زمان ترجمه به پایان رسیده است. زمان همبستگی—در روش، در نظریه، در مبارزه—مدت‌هاست که فرا رسیده. امین از ما نمی‌خواهد که فرهنگ‌گرایی را نقد کنیم. او از ما می‌خواهد که آن را نابود کنیم. و مارکسیسم را از زمینی بازسازی کنیم که امپراتوری سعی داشت آن را با سنگفرش بپوشاند.

جهان شمول‌گرایی از پایین: شکستن انحصار بر مدرنیته

سمیر امین هرگز از کلمه «جهان شمول» واهمه‌ای نداشت. او فقط از این سر باز زد که انحصار آن در دست غرب باشد. از نظر او، نبرد هرگز بین جهان شمول‌گرایی و خاص‌گرایی نبود، بلکه بین جهان شمول‌گرایی‌های رقیب بود—یکی در آتش فتح، دیگری در بوتقه مقاومت ساخته شده بود. اولی با صدای امپراتوری، حقوق بشر سازمان‌های غیردولتی و مشاوران توسعه سخن می‌گوید. دومی با زبان باندونگ، پزشکان کوبایی در آفریقا، دهقانان ویتنامی که با بامبو و آتش یک امپراتوری را به زانو درآوردند، سخن می‌گوید. امین از ما می‌خواهد که یک جهان شمول‌گرایی از پایین را بازیابیم، که نه ریشه در استثناگرایی اروپایی، بلکه در مبارزات مشترک مظلومان برای بازسازی جهان دارد.

غرب لیبرال، جهان شمول‌گرایی را به صورت پیش‌فرض ادعا می‌کند. فرهنگ آن «فرهنگ» می‌شود. ارزش‌هایش «ارزش‌های انسانی». نظام سیاسی‌اش «دموکراسی». هر کس دیگری محلی، قبیله‌ای، منطقه‌ای و عقب‌مانده می‌شود. امین این لاف‌زنی را بر ملا می‌کند. او نشان می‌دهد که نسخه غرب از جهان شمول‌گرایی در واقع به شدت محدود و تنگ‌نظرانه است—یک شهرستانی‌گرایی متورم با گذرنامه جهانی و یک پهپاد شکاری. اومانیسیم آن بخش بزرگی از بشریت را حذف می‌کند. دموکراسی‌اش بر دوش دیکتاتوری‌ها

سوار است. سکولاریسم آن آغشته به خون است. تنها چیزی که در مورد آن جهان شمول است، بُرد آن است—نه اخلاقیاتش. اما امین در دام نسبی‌گرایی فرهنگی نیز نمی‌افتد. او استدلال نمی‌کند که ارزش‌های هر جامعه‌ای به یک اندازه معتبر هستند. این نوعی بزدلی پست‌مدرن است که مارکسیسم غربی به آن پناه می‌برد تا از مسئله استعمار فرار کند. در عوض، امین بر یک جهان‌شمول‌گرایی مادی‌گرایانه اصرار می‌ورزد—جهان‌شمول‌گرایی‌ای که ریشه در شرایط واقعی‌رهایی انسان دارد. یک جهان‌شمول‌گرایی که بر برابری، حاکمیت و لغو استثمار بنا شده است. جهان‌شمول‌گرایی‌ای که از پاریس یا لندن آغاز نمی‌شود، بلکه در اوآگادوگو، لاپاز، رام‌الله و نیواورلئان شروع می‌شود.

اینجاست که چپ غربی به خود می‌لرزد. زیرا جهان‌شمول‌گرایی امین شکست‌های خودشان را افشا می‌کند. در حالی که مارکسیست‌های غربی در حباب‌های دانشگاهی خود بحث می‌کنند که آیا مدرنیته یک «ساختار اروپامحور» است یا خیر، جنبش‌های ضدامپریالیستی واقعی در سراسر جنوب جهانی دهه‌هاست که برای تعریف مدرنیته‌ای بر اساس شرایط خودشان مبارزه می‌کنند—مدرنیته‌ای که نیازی به تقلید از غرب یا رد کامل مدرنیته ندارد. امین در کنار آنها قرار می‌گیرد. او از گروگان گرفته شدن مدرنیته توسط غرب امتناع می‌کند. او نشان می‌دهد که امکان وجود یک جهان‌مدرن عادلانه تنها از طریق گسست از جهان کنونی متولد خواهد شد. از طریق انقلاب—نه

اصلاح. از طریق جدایی-نه یکپارچگی بهتر. از طریق انترناسیونالیسم پرولتری-نه «مطالعات جهانی» آکادمیک.

با این کار، امین خطی بر شن می‌کشد. یا شما معتقدید که رهایی جهان‌شمول انسان از طریق یک تحول سوسیالیستی در نظام جهانی قابل دستیابی است-یا دارید برای امپراتوری بازی می‌کنید. راه سومی وجود ندارد. منطقه بی‌طرفی وجود ندارد. چندفرهنگ‌گرایی مؤدبانه‌ای وجود ندارد که به سرمایه اجازه زندگی و به مردم اجازه مرگ دهد. و هر مارکسیسمی که این را درک نکند، اصلاً مارکسیسم نیست-لیبرالیسم اروپایی با نماد داس و چکش است.

جهان‌شمول‌گرایی امین از بالا سخن نمی‌گوید. از کتابخانه‌های برلین یا سالن‌های کنفرانس لندن نمی‌آید. از تجربه زیسته استعمارشده، شورشی، و کارگری که حتی حق به حساب آمدن از او سلب شده، سرچشمه می‌گیرد. این جهان‌شمول‌گرایی انقلاب‌هائیتی، ایستادگی فلسطینیان، اصلاحات ارضی چین، چریک‌های موزامبیک، پلنگ‌های سیاه و زاپاتیست‌ها است. وانمود نمی‌کند که غرب بی‌اهمیت است-صرفاً از قرار دادن غرب در مرکز امتناع می‌کند.

کاری که امین بر عهده ما می‌گذارد، انتخاب بین مدرنیته اروپامحور و عقب‌نشینی فرهنگ‌گرایانه نیست. بلکه ایجاد یک جهان‌شمول‌گرایی جدید از

طریق مبارزه است. جهان شمول‌گرایی‌ای که نه یک صادرات غربی است و نه یک بازگشت نوستالژیک به گذشته، بلکه یک نظام جهانی است که در آن بسیاری از مردم بالاخره می‌توانند بدون اجازه سخن بگویند، عمل کنند و آینده خود را تعیین کنند. این تنها مدرنیته‌ای است که شایسته مبارزه است. و تنها مارکسیسمی که شایسته حفظ.

سوزاندن نقشه: فوریت سیاسی ضد اروپامحوری

مبارزه علیه اروپامحوری یک مناظره آکادمیک نیست. یک جبهه نبرد در جنگ طبقاتی جهانی است. سمیر امین تنها نقد ارائه نمی‌دهد—مهمات ارائه می‌دهد. زیرا اروپامحوری در ابرهای نظریه شناور نیست؛ در هر نهادی که جنوب جهانی را تأدیب می‌کند، جاسازی شده است. حملات پهبادی و تحریم‌ها را توجیه می‌کند. شرایط مشروط صندوق بین‌المللی پول و اشغال‌های ناتو را تضمین می‌کند. این منطق ناگفته پشت دیوارهای مرزی، رژیم‌های کودتا و تعدیل ساختاری است. این دستور زبان امپراتوری است. و به چالش نکشیدن آن، خیانت به انقلاب پیش از آغاز آن است.

در قرن بیست و یکم، برتری ایدئولوژیکی غرب در حال فروپاشی است، اما سلاح‌های آن باقی مانده‌اند. تکنوفاشیسم تنها یک ارتقاء دیجیتال از نظم قدیمی نیست—کالیبراسیون مجدد امپراتوری در بحران است. همان‌طور که طبقه حاکم ایالات متحده سیلیکون‌ولی را با جنگ نظارتی ادغام می‌کند، و

اتحادیه اروپا ماسک لیبرال بر چهره می‌گذارد در حالی که قلعه اروپا را گسترش می‌دهد، اروپامحوری جهش می‌یابد تا زنده بماند. خود را به عنوان «مداخله بشردوستانه»، «نظم مبتنی بر قوانین» و «توسعه مسئولانه» باز برنسازی می‌کند. اما همچنان استعمارشدگان را مشکل و غرب را راه‌حل می‌نامد.

به همین دلیل است که کار امین اکنون عمیق‌تر از همیشه اثر می‌گذارد. او فهمید که ضد اروپامحوری یک مسئله جانبی نیست—هسته ایدئولوژیکی ضد امپریالیسم است. شما نمی‌توانید یک جهان استعمارزدایی‌شده را بر پایه‌های اروپامحور بسازید. شما نمی‌توانید امپراتوری را در حالی که با مقوله‌های آن فکر می‌کنید، شکست دهید. غرب همیشه حق سخن گفتن به جای جهان را ادعا خواهد کرد—تا زمانی که جهان این حق را پس بگیرد. بخش زیادی از مارکسیسم غربی هنوز در حالت دفاعی است. اروپامحوری را به عنوان یک نقص نظری برای اصلاح، نه یک دشمن سیاسی برای نابودی، می‌بیند. به چارچوب‌های قرن نوزدهمی چسبیده تا تناقضات قرن بیست و یکم را توضیح دهد. اروپاییان مرده را در میانه جهانی در حال سوختن مرکز قرار می‌دهد. «دقت» می‌طلبد، در حالی که انقلاب را نادیده می‌گیرد. در مارکس مسلط است، در مورد قانون سکوت می‌کند. در لنین مسلط است، به لومومبا حساسیت نشان می‌دهد. سمیر امین آنها را راحت نمی‌گذارد. او آنها را به همدستی متهم می‌کند.

زیرا نبرد برای تاریخ، نبرد برای قدرت است. هر کس گذشته را روایت کند، آینده را کنترل می‌کند. امین فهمید که غرب خود را با محو کردن همه دیگران

در تاریخ نوشت- و اولین گام به سوی رهایی «محو کردن» متقابل است. نامیدن استعمارشدگان به عنوان «سوژه‌ها»، نه «قربانیان». مرکز قرار دادن جنوب جهانی نه به عنوان محلی برای بحران، بلکه به عنوان قلب انقلاب جهانی. از انتظار برای سقوط اروپا دست کشیدن و شروع به ساختن آنچه پس از آن می‌آید.

این همان چالشی است که امین مطرح می‌کند. برای انقلابیون. برای روشنفکران. برای سازمان‌دهندگان. برای همه کسانی که به نام مردم سخن می‌گویند اما هنوز با ذهن امپراتوری فکر می‌کنند. هیچ ضد سرمایه‌داری بدون ضد اروپامحوری وجود ندارد. هیچ انترناسیونالیسمی بدون جدایی وجود ندارد. هیچ آینده سوسیالیستی بدون نابودی نظام ایدئولوژیکی وجود ندارد که استعمار، فاشیسم و نئولیبرالیسم را ممکن ساخت. نام آن نظام اروپامحوری است. و باید نابود شود.

کار امین نظریه را به ما می‌دهد. بقیه عمل است. نقشه‌های آنها را پاره کنید. کتاب‌های درسی‌شان را بسوزانید. خطوط زمانی‌شان را بشکنید. نام‌هایی را که دفن کردند، بر زبان آورید. و تاریخ را با زبان مغضوبین زمین بنویسید. نه به عنوان یک نقد، بلکه به عنوان فریاد جنگ.